



خطاهای مؤلفان متون کهن ادب فارسی در معرفی ابوسعید ابوالخیر

امیرحسین همتی^۱

چکیده

برای ابوسعید ابوالخیر در فرهنگ ایرانی، جایگاهی همانند سقراط در فرهنگ یونانی در نظر گرفته شده است. این دو، به رغم آن که هیچ تألیفی از خود به یادگار نگذاشتند، اما در تعدادی کثیر از کتاب‌ها حضوری پررنگ دارند. نقش آفرینی ابوسعید در متون کهن ادب فارسی را به سه شکل مختلف می‌توان دید. یادکردها از او، یا دارای منبعی شناخته شده هستند و با مأخذ اصلی خود از نظر محتوا هیچ مغایرتی ندارند؛ یا هیچ مأخذی مشخص برای آن‌ها نمی‌توان در نظر گرفت؛ یا این که به رغم مشخص بودن مأخذ، مضمون آن‌ها در مقایسه با منبع اصلی، مغایرتی فاحش دارد. هدف از جستار حاضر، معرفی این مغایرت‌ها و توضیح در باب علل متصور بر چگونگی پدید آمدن آن‌هاست. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد، خبط و خلط زندگانی اشخاص مختلف، در کنار نقل مسموعات به جای استناد به مأخذ مکتوب و هم‌چنین استفاده از منابع واسطه در عوض رجوع به منابع اصلی، بیش‌ترین نقش را در شکل‌گیری این سهوا ایفا کرده است.

کلیدواژه‌ها: ابوسعید ابوالخیر، حالات و سخنان، اسرارالتوحید، مقامه کهن و نویافته.

مقدمه

ابوسعید ابوالخیر، در میان مشایخ طریقت، شخصیتی بی‌مانند است. او با وجود آن‌که هیچ تألیفی از خود به یادگار نگذاشت، و به‌رغم آن‌که در تاریخ تصوف نیز به‌عنوان بنیان‌گذار هیچ سلسله‌ای مشخص شناخته نشد، اما با اقوال و افعال خود، در تکامل صوفیگری چنان تأثیری عمیق بر جای گذاشت که او را به‌علاّت این حضور نقش‌آفرین در فرهنگ صوفیانه، شبیه سقراط در فرهنگ یونان دانسته‌اند (ابن‌منّور، ۱۳۷۱: صدوپانزده).

تأثیرگذاری ابوسعید بر جریان تصوف، به دلیل پی‌ریزی بسیاری از رسوم پایدار صوفیانه و ایجاد آداب رایج در خانقاه بود. هم‌چنین، قابلیت اقوال او، در تبیین بسیاری از آموزه‌های معرفتی، و هم‌چنین نقش حکایات مرتبط با احوال وی، در تشریح مبانی نظری تصوف، در این تأثیرگذاری نقشی اساسی ایفا کرده است. این اثربخشی احوال و اقوال، چنان از جانب مؤلفان متون کهن مورد توجه قرار گرفت که استفاده از سخنان شیخ و بازتاب حکایات مرتبط با احوال او را در طیفی وسیع از منابع کهن، به‌وضوح می‌توان دید. مأخذ اصلی مؤلفان برای استفاده از این سخنان و حکایات، یکی از مقامه‌های بازمانده از ابوسعید است.

در زمانه کنونی، برای آشنایی با ابوسعید ابوالخیر، از سه مقامه مشهور می‌توان یاد کرد. قدیم‌ترین این مقامه‌ها «حالات و سخنان» نام دارد. دومین زندگی‌نامه مستقل، تحت عنوان «اسرار التوحید» شناخته می‌شود. شفیع کدکئی، در سال‌های اخیر به یک روایت دیگر از مقامات ابوسعید دست یافته است. او از این مقامه، با عنوان «مقامات کهن» نویافته» یاد کرده است. این مقامه با عنوان «چشیدن طعم وقت» منتشر شده است.

صرف‌نظر از سه مقامه موصوف، حضور ابوسعید را در بخشی کثیر، از دیگر متون کهن ادب فارسی نیز می‌توان مشاهده کرد. این حضور، معمولاً به یکی از سه شکل ذیل است:

الف: استفاده از احوال و اقوال شیخ، در درجه نخست به‌صورت أخذ و اقتباس مستقیم مطالب، از یکی از سه مقامه بازمانده از اوست. در این شکل از حضور، تعدادی نسبتاً کثیر از حکایات، و هم‌چنین بخشی قابل توجه از اقوال شیخ، بدون کم و کاست از نظر محتوا، به فراخور موضوع مد نظر مؤلفان، از یکی از سه مقامه مشهور أخذ، و در متن جدید به کار رفته است.

ب: دومین شکل از حضور ابوسعید در متون کهن، چنان است که تعدادی از حکایات منتسب به احوال، و هم‌چنین بخشی از اقوال شیخ، بدون آن‌که بتوان مأخذی شناخته شده برای آن‌ها تعیین کرد، از جانب برخی از نویسندگان منابع کهن، به‌کار گرفته شده است.

ج: سومین صورت از حضور ابوسعید در متون کهن، چنان است که بخشی از آنچه مرتبط با احوال یا اقوال ابوسعید است، با آن که صورت اصلی آن‌ها را در یکی از سه مقامه بازمانده می‌توان یافت، اما آن مطالب، بنا به دلایلی چند، به صورت خطا، نقل و ثبت شده‌اند. بررسی این‌گونه از موارد خاص، و توضیح در باب علل متصور بر چگونگی پدید آمدن این مغایرت‌ها، موضوع جستار حاضر است.

پیشینه و ضرورت پژوهش

در حوزه ابوسعید پژوهی، از تحقیقاتی پُرشمار می‌توان یاد کرد. هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها از نظر موضوع و رویکرد، هم‌سو با جستار حاضر نیستند. شاید بتوان آنچه را شفیع کدکنی در باب خطا بودن انتساب شاعری به ابوسعید بیان کرده (ابن منور، ۱۳۷۱: صدویازده) یا آنچه را درباره دروغین بودن موضوع میراث خرقة ابوسعید برای شیخ احمد جام نامقی آورده (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۵۵) تا حدودی با جستار حاضر در یک راستا دانست. پژوهش حاضر در مقایسه با تحقیقات پیشین، رویکردی ویژه دارد که جای آن در حوزه مطالعات مرتبط با ابوسعیدشناسی، خالی است. عدم التفات به مسأله خطاگویی درباره ابوسعید، و بی‌توجهی نسبت به سیر تاریخی این موضوع و عنایت نشان ندادن به تبیین علل مترتب بر آن، سبب گردیده تا در روزگار کنونی نیز شاهد بیان برخی سخنان ناصواب درباره ابوسعید یا آنچه مرتبط با اوست باشیم. به‌عنوان نمونه در کتابی که به‌منظور تدریس ادبیات به دانشجویان نشر یافته، و تا سال ۱۳۹۴ به چاپ سی‌ودو ویراست سوم رسیده، نویسنده آن در معرفی یکی از متون منتخب خود، که حکایتی از اسرارالتوحید است، بدون بررسی هویت تاریخی مؤلف اسرارالتوحید، و حتی بی‌توجه به اشارات مندرج در متن این اثر - که مؤلف، پدر خویش را ابوالثنا نورالدین منور معرفی کرده - (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۶۸ و ۲۱۹ و ۳۴۲ و ۳۷۰) با توهم یا تصور این‌که «منور» اسمی است فقط برای بانوان، مؤلف اسرارالتوحید را «نواده دختری شیخ» معرفی کرده است! (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۵۲). شگفت‌آورتر از شکل‌گیری خطای مذکور آن‌که در طی این سال‌ها و با وجود چاپ‌های مکرر این متن دانشگاهی، نه مؤلف در صدد اصلاح لغزش برآمده نه گویا کسی متذکر آن شده است.

بحث و بررسی

برخی از مؤلفان متون کهن ادب فارسی، هنگام بیان بعضی از موضوعات مرتبط با احوال و اقوال ابوسعید ابوالخیر، به ذکر مطالبی پرداخته‌اند که در مقایسه با صورت اصلی آن‌ها، مغایرت‌هایی را نشان می‌دهد. آشکار ساختن این خطاها و توضیح درباره علل بروز آن‌ها، هدف جستار حاضر است. برای سامان دادن به این تحقیق، ۶۷ کتاب از متون ادب

فارسی، در فاصله قرن‌های پنجم تا سیزدهم قمری، بررسی شد. ملاک اصلی انتخاب این آثار، بهره‌گیری از منابعی بود که اولاً از ابوسعید در آن‌ها ذکری به میان آمده، ثانیاً ارزش آن منابع یا اعتبار مؤلفان آن‌ها در گذر قرون و اعصار به اثبات رسیده باشد.

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد در ۲۰ کتاب، از منابعی که جامعه آماری این تحقیق را تشکیل داده‌اند، آنچه مؤلفان در معرفی برخی از احوال ابوسعید به بیان آن پرداخته‌اند، در مقایسه با صورت اصلی آن‌ها، به‌وضوح تمام با خطا و لغزش همراه است. این سهوها و لغزش‌ها را، از نظر موضوع، به چند دسته کلی می‌توان تقسیم کرد:

الف: بخشی از این خطاگویی‌ها، مشتمل بر اشاراتی هستند که بعضی از وقایع دوران حیات شیخ را (از کودکی تا پیری) به اشتباه بیان کرده‌اند.

ب: قسمتی دیگر از این لغزش‌ها، مشتمل بر موضوعاتی هستند که برخی از حکایات مرتبط با ماجراهای زندگانی شیخ را به گونه‌ای اشتباه به روایت درآورده‌اند.

ج: پاره‌ای دیگر از این اشتباهات، مشتمل بر دخل و تصرف‌هایی هستند که شکل و محتوای برخی از وقایع دوران حیات شیخ را به‌صورتی کاملاً دگرگون نشان داده‌اند.

د: حَبَط و خَلَطِ زندگانی اشخاص مختلف، و ارتباط ناروای آن‌ها به وقایع دوران حیات ابوسعید، گونه‌ای دیگر از این اشتباهات هستند.

ه: اشاره‌هایی اشتباه به مسائلی چون شماره سال‌های زندگانی و زمان وفات شیخ، بخشی دیگر از این مغایرت‌ها را شامل هستند.

ملاک ترتیب، برای نام‌بردن از منابعی که بیان احوال ابوسعید در آن‌ها با نوعی از خطا همراه است، زمان تألیف آثار، یا ایام حیات مؤلفان آن‌ها خواهد بود. از معرفی این آثار، به دلیل پرهیز از اطناب، صرف نظر شده است. ذیل هر منبع، فقط تعداد یادکرد از ابوسعید ابوالخیر مشخص خواهد گردید. آنگاه به ذکر مطلبی اشتباه یا ایراد نکته‌ای خطا که در رابطه با ابوسعید در آن منبع مندرج است، توجه نشان داده خواهد شد. آنگاه لغزش‌ها، با ارائه دلیل، تشریح و در باب آن‌ها توضیح داده خواهد شد.

۱- بُستان القلوب

در این کتاب، یک حکایت در ارتباط با ابوسعید ابوالخیر وجود دارد. شهاب‌الدین یحیی سهروردی می‌گوید «شنیدم که شیخ ابوالخیر در واقعه دید که: برخیز و نزد شیخ ابوالحسن خرقانی شو و امانتی که بدو سپرده‌ایم، بستان. شیخ

ابوسعید برخاست و به خدمت ابوالحسن خرقانی رفت. چون چشم ابوالحسن بر وی افتاد، گفت: یا اباسعید، امانتی که تُو بر من است، آن است که بدانی که صوفی از گِل نیست. ابوسعید چون این بشنید، خدمت کرد و بازگشت؛ و چندان جهد کرد که آن صوفی را که از گِل نیست، بدید؛ و همه روزه می‌گفت: الصوفی مع الله بلا مکان.» (شیخ اشراق، ۱۳۸۰: ۳۷۱).

آنچه را مؤلف بستان‌القلوب، به آن اشاره دارد، با شطح بسیار معروف ابوالحسن خرقانی مبنی بر «الصوفی غیر مخلوق» در ارتباط می‌یابیم. از روزگار حیات خرقانی، مفهوم این شطح و هم‌چنین تفسیر آن، همواره مورد پرسش ارباب سلوک بوده است. نخستین اطلاعی که درباره این شطح در اختیار است، گفتار ابوسعید ابوالخیر است که در اسرارالتوحید و در ضمن یکی از مجالس شیخ ثبت شده است. در آنجا آمده «شیخ ما گفت: آن پیر - بلحسن خرقانی - می‌گفت: صوفی نافریده باشد» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۵۶).

سفر ابوسعید ابوالخیر به خرقان، و ملاقات با شیخ ابوالحسن، یکی از وقایع انکارناپذیر است. گزارش مفصل این سفر، در اسرارالتوحید مندرج است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵). هم‌چنین در رساله «ذکر قطب السالکین ابوالحسن خرقانی» به ماجرای این ملاقات اشاره شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۴). در «منتخب نورالعلوم» نیز شرح این ملاقات، آمده است (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶ - شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹). نکته جالب توجه آن‌که در هیچ‌کدام از این منابع، به آنچه مؤلف بستان‌القلوب مدعی آن است، مطلقاً اشاره‌ای یافت نمی‌شود. علت بروز این خطا، چنان‌که از صدر حکایت نیز می‌توان مشاهده کرد، نقل مطلب از مسموعات است.

۲- مکارم‌الاخلاق

در باب سی و یکم این کتاب، که به موضوع «رفق و ضد وی» اختصاص دارد، به داستانی لطیف از وقایع زندگانی ابوسعید اشاره شده است. مؤلف مکارم‌الاخلاق این داستان را در مقایسه با صورت اصلی آن، به شکلی کاملاً دگرگون و متفاوت در سرانجام، عرضه کرده است. در مکارم‌الاخلاق آمده «چنین گویند که شیخ ابوسعید ابوالخیر را -رحمة‌الله‌علیه- پسری بود سخت با جمال، و لطیف صورت، و خوب اخلاق. در نشابور صوفی شیفته جمال وی شد؛ و بر مخالطت و ملازمت او از صوفیان دیگر تمییز نمود. چندان‌که اصحاب بر آن وقعت و قوف یافتند، شدت حمیت و صدق ارادت حاصل آمد. تا قصد هلاکت او کردند. یکی از ایشان با شیخ مباسطتی داشت. به خواجه‌انها کرد که وقعت چنین افتاده است؛ و اهل خانقاه قصدی پیوسته‌اند. شیخ، مر خادم سفره را اشارت کرد تا از بهر روز

دیگر ترتیب سازد و اغذیه لطیف مهیا گرداند. چون بامداد دیگر از او را فرغ گشتند، خادم، سفره بگسترید و صلابی در داد. قُربِ دویست کس از صوفیان بر سفره بنشستند. پس خواجه فرزند را بالطیف تر لباسی در صدر جمع بنشانند، و آن شیفته را در پهلوی او جای فرمود؛ و پسر را فرمود تا به کفچه‌ای حلوائِ شکر در دهان او می‌نهد؛ و خردمندان شناسند که جانِ عشاق در مفارقتِ محنت کده تن، بهانه‌جوی باشد. بیت:

جان بر سر پای است، ز دستِ ستمت هان، گر نظری نمی‌کنی تا برود
بی‌چاره صوفی، چون این حال مشاهده کرد، دانست که خواجه و جماعتِ خانقاه از آن حال خبر یافته‌اند، از غایت شرم و خجالت نعره‌ای بزد، و جان تسلیم کرد. خواجه روی به جماعتِ صوفیان کرد و گفت: اصحابنا، هر که را به شکر توان کُشت، به تیر توان کُشت. (رضی‌الدین نیشابوری، ۱۳۴۱: ۱۷۰).

اصل این حکایت، در اسرارالتوحید مندرج است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۸۱). محتوای حکایت مذکور، مبین مناسبات ابوسعید ابوالخیر با ابوالقاسم قشیری است. نام درویشِ موصوف در این حکایت نیز «بوعلی ترشیزی» ذکر شده. این در حالی است که رضی‌الدین نیشابوری در روایتِ خویش از این ماجرا، متذکر هیچ کدام از این موارد نگردیده. افزون بر این، پایانِ حکایت نیز، بنا به روایتِ محمد بن منور، جامه خرقه کردنِ بوعلی ترشیزی، لیبیک زدن و عزیمت به سفر حج است. سخن ابوسعید نیز در قسمتِ پایانی حکایتِ موصوف آن است که «درویشی را که به نیم لوزینه از شهر بیرون توان کرد و به حجاز افکند، چه باید چندان رنجانیدن و خرقه برکشیدن و رسوا کردن.» (همان).

۳- تذکره‌الاولیا

یکی از مشایخی که عطار در تذکره‌الاولیا به بیان شرح احوال او پرداخته، ابوسعید ابوالخیر است. روایتِ عطار (بر مبنای چاپ نیکلسون از تذکره‌الاولیا) درباره‌ی زندگانی ابوسعید، در پاره‌ای از موارد - و در مقایسه با آنچه در همین زمینه در مقامه‌های شیخ آمده - با لغزش‌هایی همراه است.

الف: عطار، هنگام نقلِ یکی از خاطراتِ دورانِ خردسالی ابوسعید، به جای ذکرِ اسمِ «پیر ابوالقاسم بشرِ یاسین» نامِ «شیخ ابوالقاسم کُرکانی» را آورده است. این در حالی است که در مقامه‌های بازمانده از ابوسعید، مشاهده می‌شود که شیخ، خاطره‌ی مورد اشاره را برای فرزندان و نوادگان بازگو کرده، در ضمن آن به صراحت از «ابوالقاسم بشرِ یاسین» نام برده است.

هرچند شیخ ابوالقاسم کُرکانی نیز از مشایخِ معاصر با ابوسعید ابوالخیر بود، و شیخ با او ملاقات و مصاحبت‌ها داشت، اما ذکر اسمِ «ابوالقاسم کُرکانی» به جای «ابوالقاسم بشرِ یاسین» نشان دهنده آن است که احوال این دو

«ابوالقاسم» با یک دیگر درهم آمیخته است.

در تذکره‌الاولیاء می‌خوانیم «نقل است که شیخ [ابوسعید ابوالخیر] گفت: آن وقت که قرآن می‌آموختم، پدر مرا به نماز آدینه بُرد. در راه، شیخ ابوالقاسم گُرکانی، که از مشایخ کبار بود، پیش آمد.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲). این در حالی است که مطلب مذکور، در اسرارالتوحید چنین بیان شده است که «شیخ ما گفت که در کودکی در آن وقت که قرآن می‌آموختم، پدرم بابو ابوالخیر مرا به نماز آدینه می‌بُرد. ما را در راه مسجد، پیر بلقاسم پسر یاسین می‌آمد به نماز؛ و او از مشاهیر علمای عصر و کبار مشایخ دهر بوده است» (ابن منّور، ۱۳۷۱: ۱۷؛ نیز: ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

ب: عطار در ادامه نقلِ خاطراتِ مرتبط با دوران خردسالی ابوسعید، متذکر این نکته اشتباه نیز شده است که «ابوالقاسم گُرکانی» عبارت «لئن تردّ همتک مع الله طرفه عین خیر لك مما طلعت علیه الشمس» را (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲) به‌عنوان توصیه به ابوسعید آموخت. این درحالی است که بنا به اشاره صریح مؤلف اسرارالتوحید، این کلام، سخنی است که «امام ابو محمد عنازی» آن هنگام که ابوسعید در نزد او از فراگیری قرآن فراغت یافت و قصد حضور در درس ادیب را داشت، به‌عنوان توصیه‌ای نهایی به ابوسعید آموخت (ابن منّور، ۱۳۷۱: ۱۸).

ج: عطار، در ادامه بازگویی احوال ابوسعید ابوالخیر، مدّت تحصیل شیخ در مرو، در محضر ابوعبدالله خضری را «شش» سال عنوان کرده، گفته است «شش سال در مرو پیش [ابو] عبدالله خضری تحصیل کردم. چون وفات کرد، پنج سال دیگر پیش امام قفال تحصیل کردم.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲). این در حالی است که به تصریح هر سه مقامه بازمانده از ابوسعید، این مدّت «پنج» سال بوده است. در اسرارالتوحید به حضور ابوسعید در مجلس درس خضری چنین اشاره شده است که «شیخ ما ابوسعید، مُتَّفَق و مَخْتَلَف در مدّت پنج سال، بر امام ابوعبدالله خضری خواند.» (ابن منّور، ۱۳۷۱: ۲۳؛ نیز: ر.ک: ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۶۲ - شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

د: عطار در شرح احوال ابوسعید، به بیان مطلبی دیگر در خصوص دوران طالب‌علمی شیخ در مرو، و مشخصاً در محضر قفال پرداخته که آن اشاره را نیز در هیچ کدام از سه مقامه بازمانده از ابوسعید، آن‌گونه که عطار مدعی آن است، نمی‌توان یافت. این اشاره چنان است که «پنج سال دیگر پیش امام قفال تحصیل کردم. چنان‌که همه شب در کار بودمی و همه روز در تکرار. تا یک‌بار به درس آمدم، چشم‌ها سرخ کرده، قفال گفت: بنگرید تا این جوان، شبانه در چه کار است؟ و گمان بد بُردی، پس نشسته گوش داشتیم. خود را نگون سار کرده بودم و در چاهی ذکر می‌گفتم و از چشم من خون می‌افتاد، تا روز استاد از آن معنی با من کلمه‌ای بگفت.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲).

آنچه در مقامه‌های ابوسعید در باب سرنگون قرارگرفتن شیخ در چاه، و ختم قرآن در آن حال آمده، به دوران اول ریاضت و مجاهده ابوسعید در میهنه مربوط می‌شود. هم‌چنین، آن‌که گمان بد در حق شیخ بُرد و جویای احوال او گردید، پدر ابوسعید است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۰؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۰).

ه: دیگر لغزشی که در کلام عطار و هنگام اشاره به احوال دوران دانش‌اندوزی ابوسعید مشاهده می‌شود، به این نکته مربوط است که عطار به نقل از ابوسعید می‌گوید «از مرو به سرخس رفتم و با بوعلی زاهد تعلق ساختم» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲). در این قسمت، اگر اشتباه را از کاتب یا مصحح نسخه ندانیم، آوردن اسم «امام ابوعلی زاهر بن احمد فقیه» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۳ - شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۸) به صورت «بوعلی زاهد» خطاست.

و: عطار، در ادامه گزارشی اختصاصی که از احوال ابوسعید آورده، متذکر این نکته شده است که ابوسعید پس از آن‌که به توصیه ابوالفضل حسن سرخسی، به میهنه بازگشت، مدّت «سی سال» در کنجی نشست و به ذکر الله مشغول بود. این اشاره را در تذکرة الاولیا چنین می‌یابیم که «به مهنه آمدم و سی سال در کنجی بنشستم، پنبه بر گوش نهادم و می‌گفتم: الله الله.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲). اشاره به مدّت «سی سال» در حالی است که به تصریح مقامه‌های ابوسعید، دوره اول مجاهده و ریاضت شیخ در میهنه، که به ذکر الله سپری شد، «هفت سال» بوده است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۴؛ ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۶۴؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

ز: عطار، هنگام بیان وقایع سفر ابوسعید به آمل، به این نکته اشاره دارد که ابوسعید در ضمن راه، با ابوالحسن خرقانی دیدار و مصاحبت داشته است. در تذکرة الاولیا آمده که شیخ «گفت: ما را عزیمت شیخ ابوالعباس قصاب پدید آمد، که نقیب مشایخ بود. پیر ابوالفضل وفات کرده بود. در قبضی تمام می‌رفتم. در راه پیری دیدم که کشت می‌کرد. نام او ابوالحسن خرقانی بود.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲).

در مقامه‌های بازمانده از ابوسعید، نه تنها هیچ اشاره‌ای به نام این پیر نشده، بلکه محل گفت‌وگوی ابوسعید با این «پیر بی‌نام و نشان» در منطقه «دره‌گز» و روستای «شامینه» ذکر شده است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۸؛ ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۶۷؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). افزون بر این تصریح‌ها، در مقامه‌های بازمانده از شیخ ابوالحسن خرقانی نیز در هیچ کجا به این نکته اشاره نشده است که خرقانی در منطقه دره‌گز و در روستای شامینه حضور داشته، در آنجا به کشاورزی مشغول بوده، یا این‌که حتی به آن نواحی سفر کرده باشد. نکته جالب توجه این‌که عطار این ماجرا را عیناً در منطق الطیر نیز به نظم درآورده و در آنجا از پیر مذکور، بدون ذکر نام، با عنوانی کلی «پیر روستایی» یاد کرده است (عطار، ۱۳۸۴: ۳۸۴).

ح: سهوی دیگر که در روایت مندرج در تذکره‌الاولیا در باب ابوسعید ابوالخیر مشاهده می‌شود، به ماجرای سفر ابوسعید به خرقان و اقامت شش روزه در خانقاه شیخ ابوالحسن، و مجلس سماع که در آنجا برگزار گردید، مرتبط است. عطار می‌گوید «چون از نان خوردن فارغ شدند شیخ بوسعید گفت: دستوری بود که چیزی برگزیند؟ شیخ گفت: ما را پروای سماع نیست. ولکن بر موافقت تو بشنویم؛ و دست بر بالش، بی‌تی بگفتند. شیخ در همه عمر خود همین یک نوبت به سماع نشست بود. مریدی بود شیخ را، ابوبکر خرقی نام، و مریدی دیگر مرید او بود. سماع چندان در آن هر دو اثر کرد که رگ شقیقه هر دو برخاست و سرخی روان شد.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲).

در اسرارالتوحید، ضمن گزارشی مفصل که از این سفر آمده، به برپایی مجلس سماع اشاره نشده است. در مقامات کهن و نویافته نیز چنین اشاره‌ای یافت نمی‌شود. در حالات و سخنان نیز، کلاً به سفر ابوسعید به خرقان اشاره نشده است. اما در هر دو مقامه باز مانده از احوال شیخ ابوالحسن خرقانی، به برپایی مجلس سماع و وقایع ضمن آن اشاره شده است. نام مرید شیخ ابوالحسن، که در سماع مذکور خون از شقیقه او روان شد، در رساله ذکر قطب السالکین، به صورت «بابکر جاجرمی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۵) و در منتخب نورالعلوم به صورت «ابوبکر جاجرم» (همان: ۳۷۰) آمده است.

ط: دیگر لغزشی که در روایت مندرج در تذکره‌الاولیا در باب ابوسعید مشاهده می‌شود، ذکر اسم «شیخ علی سنجاری» به صورت «شیخ ابوعلی بخاری» است. آخرین سخن عطار در اشاره اختصاصی به احوال ابوسعید چنان است که «نقل است از شیخ ابوعلی بخاری که گفت که: شیخ را به خواب دیدم بر تختی نشسته. گفتم: یا شیخ، ما فعل الله؟ شیخ بخندید و سه بار سر بجنبانید. گفت: گویی در میان افگند، و خصم را چوگان شکست، و می‌زد از این سو بدان سو، بر مراد خویش.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲).

اصل این روایت، در مقامات کهن و نویافته مندرج است. در آنجا، آمده است که «شیخ علی سنجاری گفت: شیخ را به خواب دیدم، بر تختی. گفتم: یا شیخ، ما فعل الله بک؟ شیخ بخندید و سه بار سر بجنبانید و گفت، بیت: گوی در میدان فکند و خصم را چوگان شکست می‌بزد زین سو، بر آن سو، بر مراد خویش گوی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۲۰).

لازم به ذکر است از ۹ مورد خطای یاد شده (بر مبنای چاپ نیکلسون از تذکره‌الاولیا) ۷ مورد از آن‌ها در چاپ شفیعنی کدکنی اصلاح شده است؛ اما ۲ مورد (شماره د و ح) هم‌چنان همانند چاپ نیکلسون هستند (عطار، ۱۳۹۹: ۸۶۷ و ۷۲۳). برای موارد اصلاح شده، توضیحی در باب علت خطا بودن صورت درج شده در چاپ نیکلسون، ذکر نشده است.

۴- مقالات شمس تبریزی

یادکرد از ابوسعید ابوالخیر در مقالات شمس، غالباً اشاراتی مجمل و مبهم هستند. این اشارات مبهم نیز به منظور رجحان و برتری احوال عارفان مد نظر شمس، بر احوال مشایخی نظیر حلاج، بایزید و ابوسعید ابوالخیر، بیان شده‌اند. در این کتاب، مجموعاً چهار بار از ابوسعید نام برده شده است. از این تعداد، دو بار فقط ذکر نام است و دو بار نیز اشاره به برخی از احوال ابوسعید است. یکی از این اشارات چنان است که «آن سخن که دی می‌رفت، چه جای ابایزید و جنید، و آن حلاج رسوای استاد نیز، افتاده است، برگیریدش! که ایشان بر تن او مویی نباشند، و آن ابوسعید و آن که دوازده سال بیخ گیاه می‌خورد- که اگر صد هزار سال بیخ گیاه خورد، آن ره که او برگرفته بود به این سخن بوی نبردی - چو با او این سخن بگویی، گوید: ها! چه هاها، چون هاها؟ پس چه در عالم مشغله در انداختی؟ فریاد برآوردی که چه؟!» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ج ۲ / ۸۶). اشاره شمس به دوازده سال ریاضت کشیدن ابوسعید ابوالخیر در بیابان، و ریشه گیاه خوردن، در حالی است که به تصریح اسرارالتوحید، این مدت هفت سال بوده است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۶).

۵- ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد

در این کتاب، یک بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. زکریا قزوینی، در اقلیم چهارم، ذیل معرفی منطقه خاوران، شرحی مختصر از احوال ابوسعید را آورده است. مؤلف به صراحت در مقدمه شرح مذکور، متذکر این نکته شده که آنچه را در معرفی ابوسعید در کتاب خویش آورده «در مقامات او چنین آمده است» (زکریا قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۲۵). از جمله حکایت‌هایی که در معرفی ابوسعید متذکر آن شده چنان است که «گویند دو مرد خدمت او [ابوسعید] می‌گزارند، یکی از ایشان، دو دستار داشت؛ و دیگری دستاری بر سر نداشت. پس در دل او چنین گذشت که شاید دارنده دو دستار می‌خواهد یکی را به او ببخشد. ولی اکنون مانعی جلوگیری اوست؛ و چون سه بار این اندیشه به دل او رسید، به پیر گفت: آیا اندیشه‌هایی که به ذهن ما می‌آید، از ماست یا از خدا؟ پیر گفت: اگر نیکو باشد، از خداست. به شرط آن که برای یک دستار، بیش از سه مرتبه به یاد نیورد.» (همان: ۴۲۵). آنچه را زکریا قزوینی، اشاره‌وار، مبهم، به صورتی غیردقیق و با نقش آفرینی دو مرد که خدمت ابوسعید می‌گزارند، به ذکر آن پرداخته، در اسرارالتوحید در قالب حکایت چگونگی ارادت آوردن خواجه حسن مؤدب، پس از مشاهده اشرافی که شیخ بر ذهن و ضمیر او از خود نشان داد، می‌توان یافت (ابن منور، ۱۳۷۱: ۶۲).

۶- اوراد الاحباب و فصوص الآداب

در این کتاب، مجموعاً هشت بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. یکی از این یادکردها، که هنگام مقایسه با صورت اصلی آن، شکل نه چندان دقیق (و خصوصاً دخل و تصرف در بیتی که شیخ آن را بر زبان جاری ساخت) به وضوح آشکار می شود، در بخش مربوط به آداب سماع مندرج است. باخرزی می گوید: «شیخ ابوسعید بن ابی الخیر از اصحاب سؤال کرد که در قرآن کجاست این که، نظم:

صاحب خبران دارم، آنجا که تو هستی
تا جمله مرا هستی؟ یا عهد شکستی؟»

(باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۰۶).

اصل این روایت، در اسرار التوحید چنین مندرج است که «خواجه حسن مؤدب گفت که در آن وقت که شیخ ما به نیشابور بود، آیمه و مشایخی که در آن عصر بودند - چون شیخ بومحمد جوینی و استاد اسمعیل صابونی و استاد امام بلقاسم قشیری، و دیگر بزرگان - پیوسته به خدمت شیخ ما آمدندی و سخن ها گفتندی با یکدیگر و از یکدیگر سؤال ها کردند. روزی این جمع در نزدیک شیخ ما بودند و سخن می گفتند. شیخ ما را سخن می رفت و ایشان از شیخ ما سؤال ها می کردند و شیخ ما جواب می داد. در میان سخن، این بیت بر زفان شیخ ما برفت، بیت:

یک دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست
صاحب خبران دارم آنجا که تو هستی

آن گه شیخ روی بدیشان کرد و گفت: معنی این بیت در قرآن کجاست؟» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۶۹).

۷- فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه

در کتاب مذکور، مجموعاً سه بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. یکی از این یادکردها، که با خطا و لغزش همراه است، در هنگام توضیح در باب مسأله دوام یا عدم دوام احوال عرفانی است. محمود بن عثمان می گوید «نقل است که روزی شیخ ابوسعید ابوالخیر سؤال کرد از شیخ ابوالقاسم قشیری و گفت: یا شیخ! این حال بر دوام باشد؟ شیخ ابوالقاسم گفت: نباشد؛ اگر این حال بر دوام باشد، نادر باشد. شیخ ابوسعید، وقت خوش گردید و گفت: ای خوشا ما که از آن نادرانیم.» (محمود بن عثمان، ۱۳۳۳: ۷۰).

آنچه را مؤلف فردوس المرشدیه در خصوص مباحثه ابوسعید با قشیری به نقل آن پرداخته، در اصل به مباحثه ابوسعید با ابوعلی دقاق مربوط است. اصل این حکایت، در اسرار التوحید مندرج است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۵۱).

این حکایت، در «مقامات کهن و نویافته» نیز ذکر شده است؛ با این تفاوت که طرف خطاب شیخ را، ابوالقاسم قشیری بیان کرده است. این درحالی است که، به تصریح مؤلف اسرار التوحید و تأکید دیگر منابع، طرف خطاب

ابوسعید در این گفت‌وگو، ابوعلی دقاق بوده است (همان: ۴۹۶).

در «مقامات کهن» آمده است که ابوسعید «یک روز با استاد ابوالقاسم نشستند بود، گفت: هیچ کس را این حدیث دائم بود؟ گفت: نه. گفت: بهتر بنگر! گفت: نه. گفت: اگر کسی را بود؟ استاد گفت: آن از نادران بود. شیخ را وقت خوش گشت و گفت: این از آن نادرها است. این از آن نادرها است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۶۳).

برای رفع مغایرت بین اسرارالتوحید با مقامات کهن، به ناچار می‌بایست شروع حکایت مذکور در مقامات کهن به شکل «یک روز با استاد ابوالقاسم» قرائت شود؛ نه به شکل «استاذ ابوالقاسم». منظور از ابوالقاسم، در این حکایت، قشیری است. استاد قشیری، و هم‌چنین مرتبی و مرشد او در طریقت نیز، ابوعلی دقاق بوده است. در مرصادالعباد نیز، مباحثه مورد اشاره، به ابوسعید و ابوعلی دقاق نسبت داده شده است (نجم رازی، ۱۳۷۴: ۳۲۵). به نظر می‌رسد دلیل خطای مؤلف فردوس‌المرشدیه در نسبت دادن این مباحثه به ابوسعید با ابوالقاسم قشیری، استفاده از مطالب مندرج در مقامات کهن بوده است.

۸- تاریخ‌گزیده

در فصل چهارم، از باب پنجم این کتاب، که به موضوع «ذکر مشایخ» اختصاص دارد، از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. مستوفی در معرفی ابوسعید گفته است «شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر مهنی، وفاتش در غره شعبان سنه اربعین و اربعمائة. هشتاد و نه سال و چهار ماه عمر داشت. در آخر عمر، یاران را جمع کرد و گفت: کیست که از من قبول کند که بر این دو بیت عمل کند، تا من مقام خود بدو تفویض کنم؟ یاران گفتند: ای شیخ، دو بیت کدامست؟ فرمود که این است:

عاشقی خواهی که تا پایان بری؟ بس که پیسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند

همه یاران گفتند: ما از عهده این دو بیت بیرون نمی‌توانیم آمدن. ابوطاهر، که فرزند محبوب او بود و کهنتر از همه فرزندان، برخاست و گفت: بابا، اگر به من روانه کنی، قبول کنم. شیخ، او را بناوخت، و در میان اصحاب قائم مقام خود ساخت.» (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۹۵).

این‌که مستوفی مدّت حیات ابوسعید را هشتاد و نه سال و چهار ماه، بیان کرده، خطاست. بنا به تصریح مؤلف اسرارالتوحید، دوران حیات شیخ، بالغ بر هزار ماه بوده است. این سخن به آن معناست که ابوسعید، هشتاد و سه سال

و چهار ماه در این عالم خاکی زیست. تصریح مؤلف اسرارالتوحید در این زمینه، مستند به یکی از سخنان ابوسعید است. شیخ در آخرین روزهای زندگانی، در مجلسی که برای وداع با خانواده و مریدان برپا ساخت، این سخن را بر زبان جاری کرد. آنچه در اسرارالتوحید در این خصوص آمده، چنان است که «مدت عمر شیخ ما، هزار ماه بوده است؛ و آن هشتاد سال و سه سال و چهار ماه باشد. چنان که بر لفظ مبارک او رفته است در مجلس وداع که: اکنون ایشان را هزار ماه تمام شد؛ و وراي هزار، شمار نباشد.» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۵).

لازم به ذکر است، به حساب دقیق و بر اساس سال شمار شمسی، مدت زندگانی ابوسعید ابوالخیر، ۸۳ سال و ۷ ماه و ۴ روز می شود. این که مؤلف اسرارالتوحید، مدت عمر شیخ را ۸۳ سال و ۴ ماه آورده، بر اساس سال شمار قمری است (همایی، ۱۳۶۲: ۱۲۸).

مطلبی دیگر که مستوفی در نقل آن نیز دقت نظر نشان نداده، چگونگی انتخاب ابوطاهر به عنوان جانشین ابوسعید ابوالخیر است. ابوطاهر، به گفته مستوفی، فرزند کیهین شیخ بوده است. این در حالی است که او، فرزند مهین شیخ بود. هم چنین چگونگی انتخاب ابوطاهر، به عنوان جانشین شیخ ابوسعید نیز بنا به تصریح مؤلف حالات و سخنان و هم چنین تأکید مؤلف اسرارالتوحید، در مجلس وداع، چنین بوده است که «شیخ ما هم درین مجلس روی به فرزند مهین خویش کرد، خواجه بوطاهر، و گفت: یا باطاهر، بر پای خیز. خواجه بوطاهر بر پای خاست. شیخ، جامه او بگرفت و به خویشان کشید. گفت: ترا و فرزندان ترا بر خدمت درویشان وقف کردیم. این نصیحت ما گوش دار، بیت:

عاشقی خواهی که تا پایان بری؟ بس که پسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند

پس گفت: قبول کردی؟ گفت: کردم. شیخ ما گفت: کسانی که حاضراند بدان‌ها که غایباند برسانند که خواجه بوطاهر قطب است. بدو به چشم بزرگان نگرید.» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۴۳؛ نیز: ر.ک: ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۱۳۴).

۹- روضة الخلد

در روضة الخلد، چنین از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است که «سلطان طریقت، برهان حقیقت، سالک عالم توحید شیخ ابوسعید، قدس الله روحه، دین و دنیا هر دو با هم جمع داشت؛ تا غایتی که میخ‌های طویلۀ اسبان، از زر کرده

بود. منکری اعتراض کرد که شیخ، ما را از دنیا منع می‌کند و خود جمع؟! شیخ این اعتراض از وی بدید، دست وی بگیرفت و به طویله بُرد، گفت: این میخ که می‌بینی، ما را در گِل است، نه در دل.» (مجد خوافی، ۱۳۴۵: ۱۲۸).

گویا زندگی همراه با ناز و تعمّ ابوسعید، سبب شده بود تا در روزگارِ بعد از حیاتش، در بابِ تمکّنِ او روایت‌های مبالغه‌آمیز ساخته شود. یکی از این روایت‌ها، همان است که مجد خوافی به بیان آن پرداخته است. آگاهی از اصلِ حکایت، مبینِ چگونگی دخل و تصرف در ساخت و پرداختی دیگرگون از یک موضوع خواهد بود. اصل این روایت در اسرارالتوحید چنین آمده است که «آورده‌اند که در آن وقت که شیخ ما، به نیشابور بود، استادِ امام بلقسم قشیری را پیغام داد که: می‌شنویم که در اوقاف تصرف می‌کنی، می‌باید که نیز تصرف نکنی. استادِ امام جواب باز فرستاد که اوقاف در دست ماست، در دل ما نیست. شیخ ما جواب باز فرستاد که: ما را می‌باید که دست شما چون دل شما باشد» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۸۰).

این حکایت در مقامات کهن و نویافته نیز ذکر شده است. آنچه تفاوت روایتِ مندرج در مقامات کهن را نسبت به اسرارالتوحید آشکار می‌سازد، محل وقوع رویداد و اقوالی است که میان ابوسعید و قشیری مبادله شده است. به نظر می‌رسد آنچه در مقامات کهن ذکر شده، به اصل ماجرا نزدیک‌تر باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

۱۰- سلک السلوک

در این کتاب، دو بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. یکی از این یادکردها، در سلک شصت و هشتم مندرج است. در این بخش، آنجا که نخشی از فضیلتِ عمل بر علم سخن می‌گوید، سخن خود را به حکایتی از وقایع دورانِ زندگی ابوسعید مستند ساخته، می‌گوید «بشنو بشنو، وقتی میان ابوعلی سینا و خواجه ابوسعید ابوالخیر ملاقات شد. چون ابوعلی از آن مجلس بخاست، صوفی ای بود از دوستان ابوعلی، و از مریدان شیخ ابوالخیر، ابوعلی او را گفت: می‌باید که بعد از من حاضر باشی و هرچه شیخ در باب من بگوید، بر من بنویسی. چون ابوعلی برفت، شیخ در باب او هیچ نگفت. صوفی پرسید: ابوعلی چگونه مردی است؟ شیخ گفت: مردی حکیم است و طیب است و علوم بسیار دارد؛ اما مکارم اخلاق ندارد. صوفی، این معنی برو نبشت. ابوعلی، بر شیخ مکتوبی نبشت و این چنین هم نبشت که من در مکارم اخلاق چندین کتاب ساخته‌ام، شیخ از کجا می‌فرماید که ابوعلی مکارم اخلاق نمی‌داند؟ شیخ چون آن مکتوب بخواند تبسم کرد و گفت: من این چنین نگفتم که ابوعلی مکارم اخلاق نمی‌داند، اما چنین گفته‌ام که ابوعلی مکارم اخلاق ندارد.» (نخشی، ۱۳۶۹: ۸۰).

در باب ارتباط ابوسعید با ابوعلی سینا، و مکاتبات میان ایشان، تردیدی نیست (ابن منور، ۱۳۷۱: چهل و سه). بعد از ملاقات ابن سینا با ابوسعید، هر یک از ایشان، سخنانی را در حق دیگری بر زبان جاری ساختند. «شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که: شیخ را چگونه یافتی؟ گفت: هر چه من می دانم، او می بیند؛ و متصوفه و مریدان شیخ چون به نزدیک شیخ درآمدند از شیخ سؤال کردند که: ای شیخ! بوعلی را چون یافتی؟ شیخ گفت: هر چه ما می بینیم، او می داند.» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۹۴).

ماجرای دیدار ابن سینا با ابوسعید، از همان روزگار حیات ایشان، هم در بین اهل مدرسه و هم در میان اهل خانقاه، از شهرتی فراوان برخوردار شد. قدیم ترین سند صوفیانه، که بازگو کننده ماجراهای این دیدار است، حکایتی از کتاب حالات و سخنان می باشد (ابوروح لطف الله، ۱۳۸۴: ۱۴۴). محتوای این سند، با اندکی تفاوت در جزئیات، در اسرار التوحید نیز انعکاس یافته است. منتهی آنچه را نخشی درباره دیدار ابوعلی سینا با ابوسعید مدعی وقوع آن است، نه تنها در مقامه های بازمانده نمی یابیم، بلکه در دیگر کتاب های عرفانی، نظیر تمهیدات، که متذکر برخی از وقایع این دیدار شده است هم نمی توان یافت. به احتمال، آنچه مؤلف سلک السلوک مدعی آن است، از برافزوده ها و حاشیه هایی است که به مرور ایام درباره این دیدار و مکاتبات میان این دو شخصیت، ساخته و پرداخته شده است.

۱۱- خیرالمجالس

این کتاب، مشتمل بر ملفوظات شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی است. این ملفوظات را حمید قلندر (وفات ۷۶۸ق) در قالب صد مجلس، به قلم درآورد (حمید قلندر، ۱۹۵۹ م: ۵). در خیرالمجالس، دوازده بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. ششمین این یادکردها، شرحی اختصاصی از برخی وقایع دوران حیات و توضیح در باب بعضی از احوال ابوسعید است. در بخشی از این شرح، چنین آمده است که «شیخ ابوسعید، کودک بود، از میهنه به جهت تعلیم در سرخس آمد و در آن ایام، امام ابو محمد در سرخس سبق می گفت. به خدمت او تعلیم می کرد.» (همان: ۱۵۹).

این که چراغ دهلی عنوان داشته، ابوسعید در کودکی از میهنه به جهت تعلیم به سرخس آمد و در محضر امام ابو محمد، تعلیم گرفت، خطاست. به استناد روایات مندرج در مقامه های بازمانده از شیخ، مقصد اولین سفر تحصیلی ابوسعید، شهر مرو بود. تاریخ تقریبی این سفر نیز سال ۳۷۵ قمری است. ابوسعید در این سال، هجدهمین بهار عمر خود را می گذراند. دیگر آن که، ابوسعید قرآن را در کودکی - نه چنان که چراغ دهلی بیان داشته در سرخس - بلکه در

میهنه، و از محضر «امام ابومحمد عنازی» فرا گرفت. هم‌چنین، مسافرت ابوسعید به سرخس، و شرکت در مجلس درس «امام ابوعلی زاهر» و آن‌گاه ملاقات با «لقمان سرخسی» و سپس دیدار با «شیخ ابوالفضل حسن» و گرایش رسمی به تصوف، به دورانی مربوط است که ابوسعید ایام ده ساله اقامت خویش در مرو را به پایان رسانده بود. تاریخ تخمینی سفر ابوسعید به سرخس، سال ۳۸۶ قمری است. ابوسعید در این سال، در آستانه سومین دهه عمر خود قرار داشت و از کودکی او سال‌ها گذشته بود.

ابوسعید در سرخس، به مجلس درس «امام ابوعلی زاهر» درآمد. این در حالی است که در خیرالمجالس، در ادامه توضیح در باب احوال ابوسعید، نام این استاد به اشتباه «امام ابومحمد جوینی» ذکر شده است (حمید قلندر، ۱۹۵۹م: ۱۶۰). امام ابومحمدی که ابوسعید در کودکی از محضر او در میهنه قرآن را فرا گرفت، «عنازی» لقب داشت و در هیچ دوره‌ای از تحصیل، نام هیچ یک از استادان ابوسعید، امام ابومحمد جوینی نبوده است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۴ و ۲۵).

دیگر خطای مؤلف خیرالمجالس آن است که وی از قول چراغ‌دهلی، و گویا به تبعیت از آنچه در تذکره‌الاولیاء در این زمینه به اشتباه آمده، دوران ریاضت و مجاهدت ابوسعید، و هم‌چنین مدت اشتغال ابوسعید به ذکر «الله» را، سی سال ذکر کرده است (حمید قلندر، ۱۹۵۹م: ۱۶۰).

یادکرد دیگر از ابوسعید در خیرالمجالس، مشتمل بر بیان حکایتی با این مضمون است که «درویشی به خدمت شیخ بوسعید آمد و داب امارت دید. بارگاه و طناب افریشمین و میخ‌های زرین. بر خاطر گذرانید که این چه درویش است و این چه فقر است؟ هیچ پادشاهی را میسر نیست. شیخ ابوسعید، خطره درویش دریافته، فرمود: ما هنوز میخ‌های زرین در دل زده‌ایم، در گل زده‌ایم.» (همان: ۲۱۳). حکایت مذکور، در مقایسه با صورت اصلی آن در اسرارالتوحید، تفاوتی آشکار را نشان می‌دهد. گویا چراغ‌دهلی در بیان این حکایت مجعول، به آنچه با محتوایی مشابه در روضة‌الخلد آمده، نظر داشته است.

دیگر یادکرد از ابوسعید ابوالخیر، به ماجرای سفر شیخ به هرات مربوط است. این یادکرد هر چند به یکی از وقایع زندگی ابوسعید اشاره دارد، اما چراغ‌دهلی، در بیان نام اشخاص دخیل در آن، دچار اشتباه فاحش شده است (همان: ۲۴۳). سفر ابوسعید ابوالخیر به هرات، بسیار کوتاه مدت بود. ابوسعید، قبل از ورود به هرات، یک روز را در اطراف این شهر، در روستایی به نام «ریکا» و در کوشک «شیخ ابوالعباس ریکایی» گذراند؛ و روز دیگر، حداکثر برای ساعاتی چند، درنگی کوتاه در هرات داشت. سپس آن شهر را ترک کرد (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۲۷).

چراغ‌دهلی، در عوضِ ذکرِ نامِ «شیخ ابوالعباس ریکایی» اسمِ «شیخ ابوالقاسم فراتی» را آورده است. این در حالی است که ابوالفضلِ فراتی مرتب با زندگی ابوسعید ابوالخیر، در استوا (قوچان) سکونت داشت (عبدالغافر الفارسی، ۱۴۰۹ ق ۱۹۸۹ م: ۹۸). قصد ابوسعید از مسافرت به استوا نیز درخواست کمک به منظور رفع مشکل مالی صوفیان بود. ابوسعید در این سفر، با استقبال گرم مواجه شد و چهار روز در خانه ابوالفضل فراتی (وفات ۴۴۶ ق) میهمان بود. شرح این مسافرت در اسرارالتوحید مندرج است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۲۳۰).

یادکرد دیگر از ابوسعید ابوالخیر، به ماجرای بسیار مشهور حضور شیخ در کلیسای نیشابور و مسلمان شدن ترسایان مربوط است. در این ماجرا - بنا به روایتِ مندرج در اسرارالتوحید - ابوسعید ابتدا قصد داشت به ملاقاتِ امام ابوالحسن تونی، که از اصحابِ ابو عبد الله کرام بود و از منکران و مخالفانِ شیخ به‌شمار می‌آمد، برود. اما به دنبال شنیدنِ نفرین و طعنه از زبانِ امام ابوالحسن تونی که «شیخ را نفرین کرد و گفت: او به نزدیک ما چه کار دارد؟ او را به کلیسای ترسایان باید شد. جای او آن بود.» (همان: ۹۳) وفقِ آن سخن، در کلیسا حضور یافت. چراغ‌دهلی به اشتباه و بدون توجه به افرادِ دخیل در این رویداد، ماجرای مذکور را در ارتباط با مناسباتِ ابوسعید با امام محمد کرامی عنوان داشته است (حمید قلندر، ۱۹۵۹ م: ۲۶۸).

۱۲ - نفحات الأُنس

آنچه در کلامِ جامی در اشاره به احوالِ ابوسعید با خطا و لغزش همراه شده است، به شرح ذیل است:
الف: جامی در ذکرِ زمانِ وفاتِ ابوسعید گفته است «خدمتِ شیخ، شبِ جمعه، وقتِ نمازِ خفتن، چهارم شعبان، سنه اربعین و اربعمائه از دنیا رفته، و عمر ایشان هزار ماه بوده است.» (جامی، ۱۳۸۲: ۳۰۵).

آنچه جامی در بابِ زمانِ وفاتِ ابوسعید ابوالخیر آورده، خطاست. ابوسعید به تصریح تمام مقامه‌نویسانِ او، روز پنج‌شنبه، چهارم شعبان، وقتِ نمازِ پیشین، چشم از جهان فرو بست (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۴۷). گویا فضیلتِ شبِ جمعه، باعث بوده تا جامی وفاتِ ابوسعید را از هنگامِ نمازِ پیشینِ پنج‌شنبه، به وقتِ نمازِ خفتن تغییر دهد. اما مهم‌ترین دلیلی که موجب گردیده تا زمانِ وفاتِ ابوسعید از هنگامِ نمازِ پیشین به وقتِ نمازِ خفتن تغییر یابد، خوانشی متفاوت از قسمتی از متنِ اسرارالتوحید است که به زمانِ وفاتِ شیخ اشاره دارد. این خوانشِ خاص، و به تبعِ آن، ذکرِ غیرِ دقیقِ زمانِ وفاتِ شیخ، حتی در پژوهش‌های دانشگاهی که در روزگارِ معاصر دربارهٔ ابوسعید به نگارش درآمده نیز دیده می‌شود (دامادی، ۱۳۷۴: ۶۱).

ب: یادکرد دیگر از ابوسعید، در هنگام بیان احوال عبدالرحمان سلمی است. جامی در این بخش گفته است «شیخ ابوسعید ابوالخیر بعد از وفات پیر ابوالفضل [حسن سرخسی] به صحبت وی [عبدالرحمان سلمی] رسیده و از دست وی خرقه پوشیده» (جامی، ۱۳۸۲: ۳۱۶). این در حالی است که به تصریح تمام مقام‌های بازمانده از ابوسعید، او در زمان حیات پیر ابوالفضل حسن، و هم‌چنین به توصیه این پیر، به نیشابور سفر کرد و از دست سلمی خرقه پوشید (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۲).

دخل و تصرف جامی در ذکر وقت وفات ابوسعید، و هم‌چنین ذکر اشتباه این مطلب که ابوسعید بعد از وفات ابوالفضل حسن سرخسی، از دست عبدالرحمان سلمی خرقه پوشید، موجب شد تا این دو خطای فاحش در برخی از آثاری که بعد از نفحات الانس به نگارش درآمدند، و در نقل احوال ابوسعید به سخن جامی نظر داشتند نیز سلسله‌وار راه پیدا کند.

ج: دیگر یادکرد از ابوسعید، در ضمن بیان احوال شیخ ابوعبدالله باکویه است. جامی در معرفی ابن باکویه گفته است «در آن وقت که شیخ ابوسعید ابوالخیر در نیشابور بود، استاد ابوالقاسم قشیری از ایشان استدعا نموده بوده‌اند که در هر هفته یک روز در خانقاه ایشان مجلس گویند. منبر نهاده بودند و جامه بر آن پوشیده، و مردم می‌آمدند و می‌نشستند. شیخ ابوعبدالله باکو به پرسیدن استاد امام ابوالقاسم آمده بود. چون بنشستند و یکدیگر را پرسیدند، شیخ ابوعبدالله گفت: این چیست؟ استاد امام گفت: شیخ ابوسعید مجلس خواهد گفت. بنشین تا بشنوی. ابوعبدالله گفت: من او را مُبَلِّم، یعنی نامعتمد. استاد ابوعبدالله بنشست. استاد امام گفت: گوش دار، که این مرد مُشرف است بر خواطر، تا هیچ حرکت نکنی و هیچ نیندیشی! که او حالی باز نماید. پس شیخ ابوسعید درآمد و بر منبر شد. مُقریان قرآن بر خواندند و شیخ دعا گفت. چون به سخن آمد، ابوعبدالله باکو، پُج پر باد کرد پنهان، و آهسته با خود گفت: "بس باد که در دُرباد است!" هنوز این سخن تمام نیندیشیده بود که شیخ ابوسعید روی به سوی وی کرد و گفت: آری، دُرباد معدن باد است. این کلمه بگفت و به سر سخن رفت. چون شیخ در سخن گرم شد، شیخ ابوعبدالله آن حالت بدید و آن سلطنت و اشراف وی بر خواطر مشاهده نمود، اندیشه کرد که: چندین موقف به تجرید بیستادم و چندین مشایخ را دیدم، از کودکی باز خدمت ایشان کردم، سبب چیست که این همه بر این مرد ظاهر می‌شود و بر ما هیچ ظاهر نمی‌شود؟ شیخ ابوسعید در حال، روی به وی کرد و گفت: ای خواجه،

تو چنانی که تُرا بخت چنان است و چنان من چنینم که مرا بخت چنین است و چنین
- و صلی‌الله‌علی‌محمد و آله‌آجمعین - و دست به روی فرود آورد و از منبر فرود آمد و پیش استاد امام و ابوعبدالله باکو

شد. چون بنشستند، شیخ ابوسعید، استاد امام را گفت که: این خواجه را بگو که دل با من خوش کند! ابوعبدالله گفت: دل خوش آن وقت کنم که هر پنجشنبه که به سلام من می آیی، بعد از این نیایی! شیخ ابوسعید گفت: بسیار مشایخ و بزرگان را چشم بر تو افتاده است، ما بدان نظرها می آیم، نه برای تو! چون شیخ ابوسعید این بگفت، گریستن و خروش از جمع برآمد و شیخ ابوعبدالله نیز بسیار بگریست و آن انکار و داوری از درون وی برخاست، و صافی شدند و جمله جمع خوش دل برخاستند.» (جامی، ۱۳۸۲: ۳۲۶).

اصل این حکایت، در اسرارالتوحید مندرج است (ابن متور، ۱۳۷۱: ۸۳). در بخش پایانی این حکایت، که تفاوت فاحش آن را با آنچه جامی ذکر کرده، نشان می دهد، چنین آمده است که شیخ «از کرسی فرود آمد، و پیش استاد امام و شیخ ابوعبدالله باکو شد. چون بنشست، شیخ ما ابوسعید، استاد امام را گفت: این خواجه را بگوی که دل خوش کن! ابوعبدالله گفت: دل، خوش آن وقت کنم که هر پنجشنبه تو به خانقاه من می آیی به سلام، بعد از این بیایی تا من دل خوش کنم! شیخ ابوسعید گفت: این نتوانم. آرزوی دیگر خواه. شیخ ابوعبدالله گفت: مرا آرزو این است. شیخ ابوسعید گفت: بسیار مشایخ را و بزرگان را چشم بر تو افتاده است، ما بدان نظرها می آیم، نه به تو!» (همان: ۸۳).

د: یادکرد دیگر از ابوسعید، در ضمن بیان احوال خواجه شمس الدین محمد الکوسویی الجامی است. جامی، در این جا به موضوعی اشاره کرده است، که پیش از آن نیز در شرح احوال شیخ احمد جام نامقی به تفصیل تمام به بیان آن پرداخته بود. این مسأله، به ماجرای به ارث رسیدن خرقه ابوسعید ابوالخیر، برای شیخ احمد جام مربوط می شود. در اثبات جعلی بودن این مسأله، شفیع کدکنی به شرحی تمام سخن گفته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۵۵). دلیلی دیگر که بر دروغین بودن سند خرقه شیخ احمد جام می توان افزود، اشاراتی است که جامی در معرفی خواجه شمس الدین محمد کوسویی دارد. جامی می گوید «وی از اولاد کبار و احفاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی است و خرقه حضرت شیخ که می گویند همان خرقه ای است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر به وی رسیده و در گریبان آن وصله ای از پیراهن حضرت رسالت موجود است، از میان همه اولاد به خانواده ایشان رسیده.» (جامی، ۱۳۸۲: ۴۹۷).

قابل توجه ترین نکته، که در این عبارت نظرها را به خود جلب می کند آن است که جامی، بدون در نظر داشتن روایت پیشین خویش، از چگونگی به ارث ماندن این خرقه برای شیخ جام، و هم چنین بدون عنایت به آنچه در کتاب «مقامات زنده پیل» و نیز «خلاصه المقامات» در این باب آمده، متذکر دو نکته نوظهور و بدیع شده است! نخستین

نکته جدید آن است که «در گریبان این خرقه، از پیراهن نبی مکرم اسلام وصله‌ای دوخته شده بود.» دیگر آن که، جامی قبلاً به این مسأله اشاره کرده بود که پس وفات شیخ احمد جام نامقی، «هیچ کس ندانست که آن خرقه کجا شد.» (همان: ۳۶۴). این در حالی است که در کتاب «مقامات زنده‌پیل» در خصوص سرنوشت نهایی این خرقه آمده است که «و بعد از آن شیخ الاسلام به رحمت خدا پیوست از وی چهارده پسر ماند. این پسران، آن خرقه را، خرقه کردند و هر یکی از آن نصیبی گرفتند تبرکی را؛ و آن در دست اولاد اوست؛ و معلولان و دردمندان می‌آیند و زیارت می‌کنند، به برکات آن، حق - تعالی - ایشان را شفای عاجل کرامت می‌کند.» (سدیدالدین غزنوی، ۱۳۸۸: ۱۹۳). جامی، بدون توجه به این موارد متناقض، این بار گفته است خرقه شیخ احمد جام نامقی «از میان همه اولاد، به خانواده ایشان [خانواده خواجه شمس‌الدین محمد الکوئوبی الجامی] رسیده.» (جامی، ۱۳۸۲: ۴۹۷).

۱۳ - ملفوظات احرار

در این کتاب، مجموعاً ۷۴۲ ملفوظ از خواجه عبیدالله احرار گردآوری شده است. در میان این تعداد، سه بار نیز از ابوسعید ابوالخیر ذکر به میان آمده است.

الف: نخستین یادکرد، در ملفوظ دویست و پنجاه و دوم است. میرعبدالاول نیشابوری، از قول خواجه احرار چنین آورده است که «می‌فرمودند که از خدمت سید قاسم شنیدم که می‌گفتند: شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی پیش جوان مرد قصاب رفته‌اند. شیخ ابوسعید را قبض غالب بوده و شیخ ابوالحسن را بسط؛ در آن مجلس، حال ایشان عکس شده. شیخ ابوسعید را بسط شده و شیخ ابوالحسن را قبض.» (میرعبدالاول نیشابوری، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

آنچه مؤلف ملفوظات، از قول خواجه احرار، و او نیز از قول سید قاسم انوار به نقل آن پرداخته، از دو جهت خطاست. نخستین خطای مشهود این نقل قول آن است که اشخاصی که در شهر آمل به نزد ابوالعباس قصاب رفتند و از وی در برتری قبض نسبت به بسط سؤال کردند، ابوالحسن خرقانی و ابوعبدالله داستانی بودند. منتهی در هنگام طرح این سؤال، ابوسعید ابوالخیر نیز در آن مجلس حضور داشت. ابوسعید، بعدها مشاهدات خود از این ماجرا را، برای فرزندان و مریدان بازگو کرد و از این طریق در کتاب‌های حالات و سخنان و هم‌چنین در اسرار التوحید درج شد (ابن منور، ۱۳۷۱: ۴۹؛ ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۶۹).

عطار نیز در تذکرة الاولیا این ماجرا را به‌گونه‌ای ظاهراً تحریف شده آورده است. او ضمن توضیح وقایع سفر ابوسعید ابوالخیر به خرقان، عنوان داشته «نقل است که شیخ بوسعید خواست، و شیخ ابوالحسن، که بسط آن یکی

بدین آید و قبض این یک بدان رَوَد. یکدیگر را بگرفتند. آن دو صفت نقل افتاد. چنانک شیخ بوسعید آن شب تا به روز سر بر زانو نهاده، می‌گریست؛ و شیخ ابوالحسن نعره می‌زد و رقص می‌کرد. چون روز بود، شیخ ابوالحسن باز آمد و گفت: ای شیخ، اندوه من به من بازده، که مرا به اندوه خویش خوش تر است. تا دیگر بار نقل افتاد. پس شیخ بوسعید را گفت: فردا به قیامت در میان میا، که تو همه لطفی، تاب نیاری، تا من نخست بروم و فرع قیامت بنشانم، آن‌گاه تو در آئی.» (عطار، ۱۹۰۵ م: ۳۲۲؛ نیز ر. ک: عطار، ۱۳۹۹: ۷۲۳).

به ماجرای سفر ابوسعید به خرقان، در اسرارالتوحید، با توضیح و تفصیل تمام، اشاره شده است. علاوه بر آن، در منتخب نورالعلوم نیز شاهد طرح و بیان این ماجرا هستیم. منتهی در هیچ کدام از این آثار، کوچک‌ترین نشانه‌ای از آنچه عطار به ذکر آن پرداخته، نمی‌یابیم.

صرف نظر از این موضوع، دومین خطای مندرج در گفتار خواجه عبیدالله احرار، در خصوص انتقال صفات قبض و بسط از ابوسعید به ابوالحسن خرقانی، انتساب حال قبض به ابوسعید و منتسب ساختن حال بسط به خرقانی است. این درحالی است که در روایت عطار از این ماجرا، آشکارا، ابوسعید صاحب بسط و خرقانی صاحب قبض معرفی شده‌اند. این موضوعی است که در اسرارالتوحید نیز به آن تصریح گردیده. هنگام بازگشت ابوسعید از خرقان به نیشابور، شیخ ابوالحسن خرقانی «به وقت وداع، شیخ بوسعید را گفت: راه تو بر بسط و گشایش است و راه ما بر قبض و حزن. اکنون تو شاد باش و حُرْم می‌زی تا ما اندوه تو می‌خوریم که هر دو کار او می‌کنیم.» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۴).

ب: دومین یادکرد از ابوسعید ابوالخیر در ملفوظات احرار، در ملفوظ دویست و پنجاه و سوم است. مؤلف در این جا از قول خواجه احرار چنین یاد کرد است که «می‌فرمودند: شیخ ابوسعید به زیارت و ملازمت شیخ ابوالحسن رفته‌اند. به رسم تواضع و نیاز، روی خود بر خشت آستانه ایشان مالیده‌اند. شیخ ابوالحسن فرمودند تا آن خشت را در مقابله ایشان در دیوار گرفته‌اند و منظور خود ساخته‌اند.» (میر عبدالاول نیشابوری، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

به این موضوع، در اسرارالتوحید، و در ضمن توضیح ماجراهای سفر ابوسعید به خرقان، اشاره‌ای نشده است. در منتخب نورالعلوم نیز چنین مطلبی یافت نمی‌شود. منتهی همانند نمونه پیشین، در تذکره‌الاولیست که عطار به طرح چنین ماجرای پرداخته و دیگران نیز به متابعت از او، به تکرار آن روی آورده‌اند. منتهی این تکرار در ملفوظات احرار، با آنچه عطار بیان کرده، مغایرت دارد. عطار می‌گوید در هنگام وداع بوسعید با خرقانی «شیخ بوسعید بازگشت، و سنگی بود بر درگاه، محاسن در آنجا مالید. شیخ ابوالحسن، احترام او را گفت تا آن سنگ را برکنند و به محراب بردند. چون شب درآمد، بامداد آن سنگ به جایگاه خویش بازآمده بود. شیخ دیگر بار به محراب باز برد. دیگر روز به درگاه

بازآمده بود. هم‌چنین تا سه بار. شیخ ابوالحسن گفت: آری، هم‌چنان بر درگاه بگذاری، پس بوسعید لطف بسی می‌کند. پس بفرمود تا راه از آنجا باز افکنند و دری دیگر بگشادند.» (عطار، ۱۹۰۵م: ۳۲۲؛ نیز ر.ک: عطار، ۱۳۹۹: ۷۲۳).

۱۴ - خوارقِ عاداتِ احرار

در این کتاب، یک‌بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. مؤلف، در فقره صدونودونهم، از قول خواجه احرار چنین آورده است که «می‌فرمودند: شیخ ابوسعید ابوالخیر به دیدن شیخ ابوحفص حداد آمده‌اند. در محلی که به خانه ایشان درآمده‌اند، خستی که بر در آن خانه بوده است، بوسیده‌اند. بعد از آن، حضرت شیخ ابوحفص آن خست را کنده، بر بالای در، در مقابله خود نشانده‌اند.» (مولانا شیخ، ۱۳۸۰: ۶۷۸).

این روایت، خطاست. اگر منظور از ابوحفص حداد، همان صوفی معروف و مشهور نیشابوری باشد، که خواهرزاده بشر حافی بود، میان سال وفاتش با ولادت ابوسعید، قریب به هشتاد سال اختلاف وجود دارد. مطلب مورد اشاره مولانا شیخ، به روایتی شباهت دارد که میرعبدالاول نیشابوری در کتاب ملفوظات احرار، درباره ملاقات ابوسعید ابوالخیر با شیخ ابوالحسن خرقانی آورده است. به این روایت، به صورت کامل، در سطور فوق اشاره شد. این که پنداشته شود خواجه احرار در بیان روایتی که اصل آن در تذکرة الاولیا مندرج است دچار لغزش گردیده، ناصواب است؛ چراکه در ملفوظات احرار، شکل تقریباً شبیه این روایت، با آنچه عطار متذکر آن شده، بیان گردیده. به نظر می‌رسد این مولانا شیخ است که هنگام نگارش کتاب خوارقِ عادات احرار، در ذکر اسم شیخ ابوالحسن خرقانی دچار خطا شده، آن را به اشتباه شیخ ابوحفص حداد ثبت کرده است.

۱۵ - روضه‌الریاحین

در این کتاب، شش بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است. نخستین یادکرد، در ضمن دلیل آوردن بر چگونگی مُلقب شدن شیخ احمد جام نامقی به لقب «ژنده پیل» است. این یادکرد، چنان است که «گویند که شیخ الاسلام [احمد جام نامقی] می‌فرموده‌اند که: شبی در مقام اُنس، وقتی بر آن داشت که در مناجات گفتم: خدایا! هر بنده از بندگان خاص خود را به نام خواندی. لقب بایزید بسطامی را "باز" خود خواندی. ابوسعید ابوالخیر را "مرغ" خود خواندی؛ خدایا! احمد را به درگاه تو چه نام است؟ هاتمی آواز داد که: یا احمد! تو "ژنده پیل" مائی.» (بوزجانی، ۱۳۴۵: ۲۶).

هیچ اشاره‌ای مستقیم و صریح، به آنچه بوزجانی مدعی آن است - که ابوسعید ابوالخیر، در بارگاه الهی، لقب

مرغ داشته است! - در هیچ کدام از مقامات بازمانده از ابوسعید یافت نمی‌شود. فقط در اسرارالتوحید، در ضمن گزارش سفر ابوسعید به مرو، که به ملاقات با پیر بوعلی سیاه و هم‌چنین دیدار با خواجه علی ختّاز منجر شد، شاهد هستیم که این دو صوفی مشهور، در ضمن مکالمه با یکدیگر، در مقام استعاره، از ابوسعید به‌عنوان مرغی تیز پرواز، نظیر باز شکاری یاد کرده‌اند که دانه ولایت را از پیش آن‌ها خواهد رُبود (ابن منّور، ۱۳۷۱: ۱۶۷). هم‌چنین بار دیگر در اسرارالتوحید، و در ضمن حکایت مرتبط با سفر ابوسعید به آمل مشاهده می‌شود که هنگام حضور ابوسعید در حوالی شهر نسا، وقتی شیخ احمد نصر طابرائی به فراست دریافت که ابوسعید به این شهر رسیده است و قصد رفتن به روستای بیسمه را دارد، به مریدان خویش گفت هرکس آرزو دارد تا «شاه‌باز» طریقت را زیارت کند، اکنون می‌باید که به بیسمه شود (همان: ۳۹).

بعید نیست ادعای درویش علی بوزجانی، آن هم از قول شیخ احمد جام نامقی، که ابوسعید ابوالخیر در بارگاه الهی لقب مرغ داشته، همانند ادعای میراث‌ماندن خرقه ابوسعید برای شیخ احمد جام، ادعایی کذب و از برساخته‌های اولاد و احفاد او باشد. دقت در القاب «باز» و «مرغ» و تقابلی آن‌ها با لقب «ژنده پیل» بر حس برتری‌جویی، خود شیفتگی و ریاست طلبی شیخ احمد جام، و هم‌چنین اولاد و احفاد او، نسبت به همه مشایخ تصوف، دلالتی روشن دارد.

دومین یادکرد از ابوسعید، اشاره‌ای مُجمل به سلسله خرقه شیخ احمد جام نامقی است. این اشاره، صورتی دیگرگون از همان مطلبی است که در مقامات ژنده پیل و هم‌چنین در خلاصه‌المقامات، به تفصیل در باب آن سخن گفته شده؛ و عبدالرحمان جامی نیز در نفحات‌الانس به تکرار مجدد آن‌ها پرداخته است. اشاره بوزجانی به این موضوع از این قرار است که «شیخ خرقانی - رحمه‌الله - در کتاب *مناهج العباد* آورده که انتساب مریدان به مشایخ، سه طریقه است: یکی به خرقه، دویم به تلقین ذکر، سیم به صحبت و خدمت و تأدب بر آن؛ و خرقه دو است: یکی خرقه ارادت؛ و آن جز از یک شیخ ستدن روا نباشد. دویم خرقه تبرک؛ و آن از مشایخ بسیار به جهت برکت ستدن روا باشد؛ و در موضع دیگر از همین کتاب می‌گوید در نسب خرقه ارادت و نسب تلقین ذکر از دو شیخ گرفتن مذموم است. اما نسب حجت معهود است، لیکن به شرط اجازت شیخ اول یا قوت حجت شیخ اول.» (بوزجانی، ۱۳۴۵: ۲۹).

در مطلب فوق، اگر اشاره بوزجانی به «شیخ خرقانی» و انتساب کتاب *مناهج العباد* به او، همان شیخ ابوالحسن خرقانی باشد، انتسابی کاملاً خطاست. خرقانی به تصریح خویش و تأیید مقامات بازمانده از او، مردی نانویسا و ناخوانا بود. از این‌روی، انتساب هرگونه تألیف و تصنیف به او، مردود خواهد بود.

با توجه به تاریخ نگارش روضة الریاحین (تألیف ۹۲۹ ق) کتاب مناهج العبادی که بوزجانی می‌توانست از آن نقل قول کند، مناهج العباد اثر محمد ابن احمد فرغانی، معروف به سعیدالدین فرغانی (وفات ۶۹۱ ق) است. عین نقل قول بوزجانی درباره اتساب مریدان به مشایخ و همچنین در باب انواع خرقه، در همین کتاب مندرج است (فرغانی، ۱۳۸۸: ۱۸۲). اگر بوزجانی را در این خطاگویی مقصر ندانیم، مشخص است اشتباه کاتب نسخه یا مصصح، در خواندن کلمه «فرغانی» به صورت «خرقانی» در بروز این اشتباه، مؤثر بوده است.

بوزجانی پس از ذکر مقدمات فوق گفته است «خواجه قطب‌الدین یحیی نشابوری چنین نوشته که شیخ ابوسعید خرقه تبرک را از دست شیخ ابوالفضل حسن پوشیده، و وی از دست شیخ ابونصر پوشیده، و وی از شیخ محمد مرتعش، و او از شیخ جنید، و او از سری سقطی، و او از معروف کرخی، و او از داود طائی، و او از حبیب عجمی، و او از حسن بصری، و او از امیرالمؤمنین علی، و او از سیدالمرسلین (ص)؛ و شیخ ابوحفص، نسبت صحبت شیخ الاسلام را موافق این بیان کرده، والله اعلم. پوشیده نماند آنچه از خلاصه المقامات نقل کرده شد در بیان خرقه، موافق نیست بآن که پیشتر از مقامات شیخ الاسلام نقل کرده که آن خرقه میراث مانده بود و آن را بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند؛ و آنچه خواجه قطب‌الدین یحیی نقل کرده هم بر آن موافق نیست. پس می‌شاید که آن خرقه دیگر بوده باشد.» (بوزجانی، ۱۳۴۵: ۲۶).

در مطلب فوق، بوزجانی بر این موضوع تأکید صریح دارد که آنچه در باب سلسله خرقه شیخ احمد جام آورده، با مطالب مندرج در خلاصه المقامات و هم‌چنین با آنچه در مقامات شیخ الاسلام [مقامات ژنده پیل] در این زمینه آمده، متفاوت است. گویا دلیل این تصریح و تأکید، به آن سبب است که بوزجانی نسبت به صحت مطالب مندرج در آن دو کتاب، تردید جدی داشته، بلکه حتی قائل به جعلی بودن آن نیز بوده است؛ بنابراین، با آوردن عبارت «می‌شاید که آن خرقه دیگر بوده باشد» و بنا بر ملاحظات شاگردی و مریدی (که میان او و احفاد ژنده پیل برقرار بود) خود را از پذیرش هر نوع مسؤلیت در این خصوص مبرا ساخته است. با این حال می‌باید به این نکته مهم توجه داشت که آنچه بوزجانی درباره سلسله خرقه ابوسعید ابوالخیر به ذکر آن پرداخته نیز با آنچه در اسرار التوحید در این زمینه آمده، کاملاً متفاوت است؛ چراکه ابوسعید هرگز از دست پیر ابوالفضل حسن، خرقه پوشید (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۲). لازم به ذکر است ابوسعید، خرقه دومی نیز داشت، که حتی سلسله آن خرقه نیز، با آنچه بوزجانی به ذکر آن پرداخته، تناسب ندارد (همان: ۴۹).

۱۶- حبیب‌السیر

در این اثر، مجموعاً چهار بار از ابوسعید ابوالخیر نام برده شده است. سه مورد از این یادکردها، فقط ذکر اسم هستند.

یک مورد باقی مانده نیز اشاره به زمان وفات ابوسعید است. خواندمیر، در ذیل حوادث ایام دولت قائم بامرالله، چنین از وفات ابوسعید یاد کرده است که «در شب جمعه، چهارم شعبان سنة اربعین و اربع مائة، شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر مهنه، به جوار مغفرت الهی پیوست؛ و آن جناب مرید شیخ ابوالفضل حسن سرخسی بود. مدت عمر عزیزش به روایت حمدالله مستوفی، هشتاد و نه سال و چهار ماه است.» (خواندمیر، ۱۳۳۳ ج ۲: ۳۱۰).

چنانکه مشهود است، زمان ذکر شده برای وفات شیخ، از نفحات الانس، و هم چنین مدت حیات ابوسعید، از تاریخ گزیده نقل شده است. پیش از این، ذیل توضیح در باب آن دو کتاب، به اشتباه بودن این موارد و دلایل مرتبط با آن، اشاره شد.

۱۷- عرفات العاشقین

در این تذکره، از ابوسعید ابوالخیر در زمره شاعران یاد و تعدادی نسبتاً کثیر رباعی به وی نسبت داده شده است. مؤلف عرفات العاشقین از زمان وفات ابوسعید چنین یادکرد است که «وفاتش در شب جمعه غره یا چهارم شعبان سنه ۴۴۰ و لفظ "تم" در تاریخ اتمام حیات آن کامل تمام است؛ و زمان بقایش هشتاد و نه سال و چهار ماه بوده.» (تقی الدین بلیانی، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

به نظر می‌رسد، مؤلف عرفات العاشقین، همانند صاحب حبیب السیر، در ذکر مدت حیات، و هم چنین هنگام بازگو کردن شماره سال‌های زندگانی ابوسعید ابوالخیر، به مطالب مندرج در تاریخ گزیده و هم چنین نفحات الانس نظر داشته است.

۱۸- سفینه‌الاولیا

این کتاب تاکنون به صورت منقح چاپ نشده است. نسخه خطی موجود از آن، که در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود، صفحات آغازین را ندارد. اولین صفحه این نسخه با شرح احوال ابوسعید ابوالخیر آغاز می‌شود. آنچه در نسخه مذکور درباره ابوسعید آمده، چنین است که «مُشرف القلوب و همه اهل الزمان مسخر ایشان بودند. نسبت ارادت ایشان به شیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است؛ و ایشان مرید ابونصر سراج، و ایشان مرید ابومحمد مرتعش، و ایشان مرید سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی؛ و بعد از فوت پیر ابوالفضل، خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده است.» (داراشکوه، نسخه خطی مجلس به شماره ۸۵۷۲۰: ۱). این‌که ابوسعید بعد از فوت پیر ابوالفضل حسن، خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشید، منقول از نفحات الانس و خطاست. هم چنین، سلسله‌ای که داراشکوه برای نسبت ابوسعید ذکر کرده، در مقایسه با آنچه در همین زمینه در مقامه‌های بازمانده از شیخ،

در باب خرقه ارادت و هم چنین خرقه تبرک او آمده، متفاوت است (ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۲ و ۴۹). داراشکوه در ادامه معرفی ابوسعید، متذکر یکی از سخنان شیخ شده است که «از حضرت پرسیدند که تصوف چیست؟ فرمودند: آنچه در سر داری بنهی، و آنچه بر کف داری بدهی، و از آنچه بر تو آید بجهی.» (داراشکوه، همان). این سخن، در مقایسه با شکل اصلی آن، مغایرتی را نشان می‌دهد. سخن ابوسعید در باب معرفی تصوف، در اسرارالتوحید چنین نقل شده است که «شیخ ما را پرسیدند که صوفی چیست؟ گفت: آنچه در سر داری بنهی، و آنچه در کف داری بدهی، و از آنچه بر تو آید نجهی.» (همان: ۲۸۵). مقایسه این دو کلام با یکدیگر، آشکار کننده دخل و تصرف کاتب، یا لغزش داراشکوه در نقل صحیح کلام ابوسعید است. در قسمت پایانی شرحی که داراشکوه بر احوال ابوسعید آورده، چنین آمده است که «ولادت ایشان روز یکشنبه غره محرم سال سیصد و پنجاه و هفت هجری بود. وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال چهارصد و چهل هجری بود. مدت عمر ایشان هزار ماه است. حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازه ما بخوانند. رباعی:

آن همه اندوه بود، این همه شادی
آن همه گفتار بود، این همه کردار
قبر مبارک در مهمنه است.» (داراشکوه، نسخه خطی مجلس به شماره ۸۵۷۲۰: ۶).

آنچه را داراشکوه در خصوص موضوعاتی چون تاریخ ولادت، تاریخ وفات و نیز مدت عمر شیخ و هم چنین بیتی که در پیش جنازه ابوسعید خوانده شد، آورده، همگی عین مطالبی هستند که در مقامه‌های بازمانده از شیخ صورت اصلی آن‌ها را می‌توان یافت. نکته‌ای اشتباه، که در این کلام نظرها را جلب می‌کند، آن است که وقت وفات ابوسعید، همانند نمونه‌های پیشین، به نقل از نفحات الانس، شب جمعه ذکر شده است.

۱۹- خَزِينَةُ الْأَصْفِيَاءِ

در مخزن ششم کتاب خَزِينَةُ الْأَصْفِيَاءِ، شرح احوال ابوسعید ابوالخیر مندرج است. در آنجا در ذکر سلسله خرقه شیخ چنین آمده که ابوسعید «نسبت ارادت به شیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی داشت؛ و نسبت طریقت وی به چند واسطه به سید الطایفه، جنید، بدین طریق می‌رسید که: وی مرید شیخ ابوالفضل حسن، و وی مرید ابوالنصر سراج، و وی مرید ابومحمد مرتعش، و وی مرید حضرت جنید، رحمة الله علیهم أجمعین؛ و بعد وفات شیخ ابوالفضل، خرقه خلافت از دست شیخ عبدالرحمن سلمی نیز پوشید.» (غلامسرور لاهوری، ۱۹۱۴ م. ۱۳۳۲ ق. ج ۲: ۲۲۸). مطالبی که غلامسرور لاهوری، در معرفی نسبت خرقه ابوسعید، و هم چنین سلسله آن آورده، برگرفته از کتاب

سفینه‌الاولیاء است. به همین علت، همان لغزشی که در سخن داراشکوه وجود داشت، در کلام غلام‌سرور نیز بی‌کم و کاست مشهود است.

غلام‌سرور، در ادامه سخن در معرفی ابوسعید افزوده «نقل است که روزی دو کس نزد ابوسعید آمدند و بنشستند و گفتند که ما یاران را با یکدیگر سخن است که یکی می‌گوید که اندوه ازل و ابد تمام‌تر، و دیگری می‌گوید که شادی ازل و ابد تمام‌تر. تو چه می‌فرمایی؟ فرمود: الحمدلله که منزلگاهِ پسرِ قصابِ نه اندوه است و نه شادی. لیس عند ربکم صباح و لا مساء. چون آن دو کس رفتند، اصحاب پرسیدند که این هر دو کس که بودند؟ گفت: یکی ابوالحسن خرقانی و ثانی ابوعبدالله داستانی.» (همان).

لغزشی که در این بخش وجود دارد، به این نکته مربوط می‌شود که ابوالحسن خرقانی و ابوعبدالله داستانی، پرسش مشهور خویش در باب فضیلتِ اندوه نسبت به شادی، یا رجحانِ شادی نسبت به اندوه را در نزد ابوالعباس قصابِ املی مطرح ساختند و از او در خصوص این موضوع نظر خواهی کردند. منتهی در این مجلس، ابوسعید ابوالخیر نیز حضور داشت و شاهد این پرسش و پاسخ بود.

غلام‌سرور، ضمن نادیده گرفتن اصلِ روایتِ مرتبط با این ماجرا (ابن منور، ۱۳۷۱: ۴۹؛ ابوروح لطف‌الله، ۱۳۸۴: ۶۹) و حتی بدون توجه به عبارات به‌کار گرفته از جانبِ خویش، آنجا که می‌گوید ابوسعید در پاسخ آن دو پرسش کننده «فرمود: الحمدلله که منزلگاهِ پسرِ قصابِ نه اندوه است و نه شادی» و بدون لحاظ این نکته که پدرِ ابوسعید ابوالخیر، هرگز به شعلِ قصابی اشتغال نداشته که پرسش بتواند در هنگام اشاره به خویش از عنوانِ پسرِ قصاب استفاده کند، در نقل ماجرا دچار خطا شده است. اشتباه غلام‌سرور در این زمینه، بسیار شبیه است به لغزشِ میرعبدالاول نیشابوری، مؤلفِ ملفوظاتِ احرار، که او نیز در بازگویی این ماجرا دچار خطا شده بود.

در قسمتِ پایانی شرحی که مؤلفِ خَزِينَةُ الْأَصْفِيَاءِ بر احوال ابوسعید آورده، چنین آمده که «ولادتِ با سعادتِ شیخ روز یکشنبه عُرَّة ماهِ محرم سال سه‌صد و پنجاه و هفت؛ و وفات در شبِ جمعه چهارم شعبان سال چارصد و چهل هجری است؛ و عمر وی هزار ماه است؛ و به وقتِ وفاتِ خود، شیخ وصیت کرد که بعدِ وفات، این ابیات به آواز بلند پیش جنازه من بخوانند:

دوست با دوست رفت و یار به یار	خوب‌تر چیست زین به عالم کار؟
گر رَوَد نَزْدِ دوست، عاشقِ زار»	باشد اندوه او سراپا فَزَح
(غلام‌سرور لاهوری، ۱۹۱۴ م. : ۲۲۹)	

خطایی که در این قسمت وجود دارد، آن است که وقتِ وفاتِ ابوسعید، شبِ جمعه ذکر شده است. علتِ بروز این لغزش به آن جهت است که مؤلف به آنچه جامی در این خصوص گفته، نظر داشته است (جامی، ۱۳۸۲: ۳۰۵). دیگر نکته جالب توجه آن است که غلام سرور، به ابیاتی که شیخ به وصیت خواست تا در پیش جنازه او خوانده شود، شکلی دیگرگون داده است. اصل این ابیات در اسرارالتوحید چنین است که:

«خوبتر اندر جهان ازین چه بود کار؟ دوست بر دوست رفت و یار بر یار
آن همه اندوه بود وین همه شادی آن همه گفتار بور، وین همه کردار»
(ابن منور، ۱۳۷۱: ۳۴۶).

۲۰- تذکره روز روشن

در این تذکره، از ابوسعید ابوالخیر در زمره شعرا یاد شده و در باب زمان وفات او چنین آمده است که «روز جمعه، وقت نماز عشا، چهارم شعبان سنه اربعین و اربعمأة به اعلیٰ علیین منزل گزیده.» (محمد مظفر حسین، ۱۳۴۳: ۲۰). این درحالی است که وفات ابوسعید، روز پنجشنبه، چهارم شعبان سال ۴۴۰ قمری به وقت نماز پیشین بود.

نتیجه

از دو منظر، به تبیین نتایج حاصل از این جستار می توان پرداخت. دیدگاه نخست، از لحاظ سیر تاریخی نگارش آثار است. دیدگاه دیگر نیز از حیث تعداد خطاهای موجود در هر اثر است. از منظر نخست، قرن ششم، آغاز بروز اشتباهات در معرفی برخی از احوال ابوسعید است. در این قرن، از کتابهای بستانالقلوب و مکارم الاخلاق می توان یاد کرد. قرن هفتم، دوران ادامه تدریجی این سهواست. در این قرن، از کتابهای تذکره الاولیا، مقالات شمس و آثارالبلاد می توان نام برد. قرن هشتم را به عنوان زمان اوج گیری این لغزش ها می توان در نظر گرفت. در این قرن از کتابهای اورادالاحباب، فردوس المرشديه، تاریخ گزیده، روضة الخلد، سلک السلوک و خیرالمجالس می توان اسم به میان آورد. ادامه فرایند خطاگویی در باب برخی از احوال ابوسعید، در قرن های نهم و دهم و یازدهم نیز قابل پیگیری است. از میان منابعی که در قرون مذکور به نگارش درآمده اند، از کتابهای نفحات الانس، ملفوظات احرار، خوارق عادات احرار، روضة الریاحین، حبیب السیر، عرفات العاشقین و سفینه الاولیا می توان یاد کرد. کاهش یک باره روند خطاگویی در قرن سیزدهم است. کتابهای خزینة الاصفیا و تذکره روز روشن از آثار این قرن هستند که برخی از احوال شیخ در آن ها به ناصواب ثبت شده است.

از منظر تعداد خطاهای موجود در هر اثر نیز، بیش‌ترین سهم به ترتیب متعلق به تذکره‌الاولیا (با ۹ مورد) و سپس خیرالمجالس و نجات‌الانس (هر یک به ترتیب با ۵ و ۴ مورد) است. در بقیه منابع، هرچند تعداد خطاها از یک یا دو مورد فراتر نمی‌رود، اما به این مسأله مهم می‌بایست توجه داشت که بخشی قابل توجه از این آثار، چنان هستند که فقط یک یا دو بار از ابوسعید ابوالخیر در آن‌ها یاد شده و شگفت آن‌که همین تعداد کم نیز با خطا و لغزش همراه است. کتاب‌هایی چون بستان‌القلوب، مکارم‌الاخلاق، آثارالبلاد، تاریخ‌گزیده، روضة‌الخلد، سلک‌السلوک، خوارق عادات احرار، حبیب‌السير، عرفات‌العاشقین، سفینه‌الاولیا، خزینه‌الاصفیا و هم‌چنین تذکره‌روز روشن در این زمره جای می‌گیرند.

دیگر آثاری که در ردیف جامعه آماری این پژوهش جای دارند، از نظر تعداد یادکرد از ابوسعید ابوالخیر، به‌گونه‌ای هستند که بین سه تا هشت بار از شیخ در آن‌ها یاد شده است که از این تعداد، فقط یکی از یادکردها با خطا همراه است. کتاب‌هایی نظیر مقالات شمس، اوراد‌الاحباب، فردوس‌المرشديه، ملفوظات احرار و روضة‌الریاحین در این گروه قرار می‌گیرند.

دلایلی را که بر چگونگی شکل‌گیری و بروز این خطاها مترتب هستند، به چند گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف: نخستین عواملی را که منجر به ذکر اشتباه یک موضوع شده‌اند، به استفاده مؤلفان از مسموعات در عوض استناد به مکتوبات، یا به دلیل نقل مطلب از حافظه، به جای ذکر آن از متن مکتوب، یا به سبب خطای مریدان در ثبت صحیح آنچه از زبان شیخ شنیده بودند، مربوط می‌بایم. نقش این چند عامل را در بروز خطاهایی که در کتاب‌هایی نظیر بستان‌القلوب، مکارم‌الاخلاق، مقالات شمس، ملفوظات احرار و همچنین خوارق عادات احرار مشاهده می‌شود، پُررنگ می‌بینیم.

ب: دیگر علت بروز این مغایرت‌ها، استفاده از برافزوده‌ها و حاشیه‌هایی است که به مرور ایام درباره برخی از وقایع مسلم تاریخی ساخته شده است؛ به‌عنوان نمونه، تأثیر این عامل در سلک‌السلوک دیده می‌شود.

ج: دخل و تصرف در یک موضوع، و ساخت روایت‌های مبالغه‌آمیز از آن، دیگر علتی است که برای این مغایرت‌ها می‌توان در نظر گرفت؛ به‌عنوان مثال، نقش این عامل در روضة‌الخلد مشاهده می‌شود.

د: استفاده از صورت غیر دقیق حکایات، و بی‌توجهی به شکل صحیح آن‌ها، دیگر عاملی است که برای بروز این خطاها می‌توان لحاظ کرد. نقش این عامل در فردوس‌المرشديه دیده می‌شود.

ه: بیان ادعاهای خلاف واقع، دیگر سببی است که برای پدید آمدن این خطاها می‌توان در نظر داشت. این رفتار در روضة‌الریاحین دیده می‌شود.

و: اشتباه گرفتن اشخاص هم‌نام، و خلط زندگانی ایشان با یک‌دیگر، از جمله دیگر عواملی است که سبب بروز برخی از این مغایرت‌ها شده است. این نوع از خبط و خلط‌ها را در تذکرة‌الاولیا، خیرالمجالس و همچنین در خوارق عادات احرار می‌توان دید.

ز: استفاده از منابع واسطه، به‌جای مراجعه به منابع اصلی، دیگر عاملی است که سبب نقل مکرر یک یا چند خطا، در سلسله‌ای از آثار شده است. تأثیر این عامل را در حبیب‌السیر، عرفات‌العاشقین، سفینه‌الاولیا، خزینة‌الاصفیا و هم‌چنین در تذکرة‌روز روشن، به‌وضوح می‌توان دید.

کتابنامه

- ابن منّور، محمد بن منّور بن ابی سعد. (۱۳۷۱). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- ابوروح لطف‌الله، جمال‌الدین. (۱۳۸۴). حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۸۳). اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- بوزجانی، درویش‌علی. (۱۳۴۵). روضة الریاحین، با مقدمه و تعلیقات به کوشش حشمت مؤید، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.
- تقی‌الدین بلیانی، تقی‌الدین محمد اوحدی دقایقی بلیانی. (۱۳۸۸). عرفات العاشقین و عرصات العارفين، مقدمه و تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۸۲). نفحات الانس من حضرت القدس، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم.
- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد نصر. (۱۳۶۲). تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- حمید قلندر، مولانا حمید بن تاج‌الدین. (۱۹۵۹ م). خیرالمجالس (ملفوظات حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ‌دهلی). با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از خلیق احمد نظامی، علی‌گده، هند: مطبوعات شعبه تاریخ مسلم یونیورسیتی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی المدعو به خواندمیر. (۱۳۳۳). تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، مقدمه جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات خیام.
- داراشکوه، محمد. (بی‌تا). نسخه خطی سفینه‌الاولیا، کتابخانه مجلس، شماره ثبت ۸۵۷۲۰.
- دامادی، محمد. (۱۳۷۴). ابوسعیدنامه (در بیان شرح احوال و عقاید و افکار و روش زندگانی ابوسعید ابوالخیر). تهران: انتشارات دانشگاه تهران، نشر دوم همراه با اضافات و اصلاحات.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۴). فارسی عمومی (برگزیده متون فارسی و آیین نگارش). تهران: نشر چشمه، چاپ سی‌ودو ویراست سوم (چاپ نودوچهار کتاب).
- رضی‌الدین نیشابوری، ابوجعفر محمد. (۱۳۴۱). مکارم الاخلاق، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انتشارات دانشکده الهیات.

- ۱۵۰ جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق) شماره نخست
- زکریای قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود قزوینی. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- سدیدالدین غزنوی، محمد، (۱۳۸۸). مقامات زنده پیل، به اهتمام حشمت مؤید، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ چهارم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافته بوسعید، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر)، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۸). نوشته بر دریا (از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی)، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۹۳). درویش ستیهنده (از میراث عرفانی شیخ جام)، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- شمس تبریزی، شمس الدین علی بن ملک داد تبریزی. (۱۳۸۵). مقالات شمس تبریزی. تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران.
- شیخ اشراق، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و تحشیه و مقدمه از سید حسن نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم.
- عبدالغافر فارسی، الامام ابی الحسن عبدالغافر بن اسماعیل بن عبدالغافر بن محمد الفارسی الحافظ. (۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۹ م). المنتخب من السیاق لتاریخ نیشابور. انتخابه ابراهیم بن محمد بن الازهر الصریفینی. تحقیق محمد احمد عبدالعزیز زیدان. دارالکتب العلمیة، طبعه الاولى، بیروت، لبنان.
- عطار نیشابوری، فریدالدین ابوحامد. (۱۹۰۵ م). تذکره‌الاولیا، مصحح رینولد آکین نیکلسون، لیدن: مطبعه لیدن.
- _____ (۱۳۸۴). منطق الطیر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۹۹). تذکره‌الاولیا، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ هفتم.
- غلام‌سرور صاحب لاهوری، غلام‌سرور بن غلام‌محمد بن مفتی رحیم‌الله قریشی اسدی هاشمی لاهوری. (۱۹۱۴ م. ۱۳۳۲ ق). خزینة الاصفیاء، ناشر انصاری کتب‌خانه هرات بازار ملک (بازار کتابفروشی کابل).
- الفرغانی، محمد ابن احمد سعیدالدین. (۱۳۸۸). مناہج العباد الی المعاد (مختصر فقه بر چهار مذهب به زبان فارسی)، ترکیه، استانبول: قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالافست مکتبة الحقیقه.
- مجد خوافی. (۱۳۴۵). روضة الخلد، مقدمه و تحقیق از محمود فرخ، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: کتابفروشی زوّار.

- محمد مظفر حسین، مولوی محمد مظفر حسین صبا. (۱۳۴۳). تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکنزاده آدمیت، تهران: انتشارات کتابخانه رازی.
- محمود بن عثمان. (۱۳۳۳). فدوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (سیرت نامه شیخ ابواسحاق کازرونی)، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتابخانه دانش.
- مولانا شیخ. (۱۳۸۰). خوارق عادات خواجه عبیدالله احرار، تصحیح و تعلیقات عارف نوشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- میر عبدالاول نیشابوری. (۱۳۸۰). ملفوظات احرار، تصحیح و تعلیقات عارف نوشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). منتخب نورالعلوم، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- نجم رازی، ابوبکر بن محمد بن شاهاور بن انوشیروان رازی. (۱۳۷۴). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- نخشی، ضیاءالدین. (۱۳۶۹). سلک السلوک، با مقدمه و تصحیح و تعلیق و تحشیه غلام علی آریا، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ اول.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۲). تصوف در اسلام (نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر)، تهران: نشر هما.